

طالب العلم سید خلیل الله هاشمیان
سابق استاد زبانشناسی در پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل
و فعلاً مدیر مسؤول مجله آئینه افغانستان در امریکا

رساله ای در " سخن شناسی "

به عنوان

دوکتور پرویز بی وقوف^(۱)

بخش سوم

این نوشته از طرف افغان جرمن آنلاین مطابق به معیارهای کمپوتری برای شمول در سایت، تجدید تایپ گردید و نقل قولها ی که در متن مضمون به آنها اشاره شده است، با اصل منابع کنترل و در صورت لزوم اصلاح گردیده است.^۲

آقای پرویز متأسفانه به موازین علم زبانشناسی هیچ آشنائی ندارد. او در مقاله خود نکاتی را عنوان کرده که اذهان عامه را مغشوش و مردم را گمراه میسازد، مثلاً طعنه او به آقای ولی نوری که " شما متوجه زبان خویش باشید " (مقصد او درینجا زبان پشتو است) و اضافه میکند که " زبان فارسی از داشتن لغتنامه یکی از غنی ترین زبانهای جهان است... شما یک سلسله کلمات و اصطلاحات را رده بندی کرده و استدلال نموده اید که پارسی ایران و دری افغانستان از هم فرق دارد... این چه دستور زبانی است که شما به ما می آموزید؟ "

هموطنان محترم افغان، هفت سال تحصیل در امریکا در رشته زبانشناسی به من آموخته، تا به شما برسانم که اصطلاحات و مفکوره " زبان غنی " و " زبان فقیر " به کلی غیر علمی، میان تهی و اغوا کننده اند. به استناد علم زبانشناسی، هر زبان که احتیاجات مردم خود را برآورده بسازد، زبان غنی است. زبان اسکیموهای قطب شمال زاید از پنجاه کلمه برای برف دارد، چونکه در آنجا پنجاه نوع برف میبارد، ولی زبان انگلیسی فقط سه کلمه برای برف دارد. پس آیا گفته میتوانیم که زبان اسکیمو غنی تر از زبان انگلیسی است؟ زبان دری بیست کلمه برای انگور و شاید هم بیست کلمه برای خربوزه دارد، در حالیکه زبان انگلیسی برای هر کدام سه یا چهار لغت دارد. آیا گفته میتوانیم که زبان دری غنی تر از انگلیسی است؟ زبان فرانسوی حدود ۳۰۰ لغت برای پنیر دارد، اما زبان پشتو شاید چهار کلمه برای پنیر داشته باشد. زبان انگلیسی حدود پنجم کلمه برای شراب دارد، اما زبان دری صرف چار کلمه (شراب ، می ، مَل ، باده) را دارد. کلیه دیگر در زبانشناسی این است که هر زبان، به شمول منزوی ترین زبان های جنگل های افریقا و امریکای لاتین، قدرت غنا و انکشاف را برابر پیشرفته ترین زبان های دنیا دارد، مثلاً اگر افغانستان بخواهد و بتواند یک کشور دارای سلاح ذروی شود، برای تمام افزار و اصطلاحات این صنعت باید کلمات در زبان دری خلق کند و یا اگر مردم ساکن در جنگلهای افریقا تخم ۲۰ نوع خربوزه افغانستان را به کشور خود ببرند و بکارند، برای هر نوع آن در زبان بومی خود یک لغت خلق خواهند کرد. در حال حاضر در رشته فضانوردی در امریکا آنقدر کلمات نو خلق شده که عامه مردم امریکا آن کلمات را نمیدانند و هنوز قاموس مکمل اصطلاحات فضانوردی، چاپ نشده که هر گاه چاپ شود هر کشور میتواند برای انکشاف زبان خود آنرا ترجمه کند و یا برای هر اصطلاح لغت نوی بسازد.

دلیل اینکه دولت اسلامی ایران به صنعت ذروی توفیق حاصل نموده، این است که هر نوع کتاب در زبانهای انگلیسی، فرانسوی، جرمنی، روسی و چینائی وغیره - همینکه طبع میشود، ایرانیها آنرا فوراً ترجمه مینمایند. تولید کتاب در ایران بسیار سریع و کثیر است ولی در افغانستان سال یک کتاب هم به ندرت چاپ میشود. چند کتاب از افغان های مقیم امریکا که برای جوایز مطبوعاتی به وزارت فرهنگ کابل تقدیم شده بود، همه مسترد شده است. مولفین آنها در جراید نوشتند که در وزارت فرهنگ خویشخوری به اندازه ایست که بهترین کتاب هم مسترد میشود، زیرا اولیای امور جوایز را به خویشاوندان و دوستان خود تقسیم میکنند. انکشاف در فرهنگ از طریق تولید و تکثیر آثار، موجبات غنای زبان را فراهم میسازد. در افغانستان در حالیکه دری زبانان از آثار وافر ایرانی استفاده میکنند، بیچاره پشتو زبانان از بابت قلت آثار فرهنگی رنج میکشند و دست نگر پاکستان شده اند.

بی دانشی دیگر آقای پرویز در بیانات فوق شان اینست که جمع آوری یا " رده بندی کلمات زبان " را به " دستور زبان " مربوط دانسته است. ۲۳ سال قبل که من در پوهنځی ادبیات مضمون دستور زبان دری را تدریس میکردم، شاگردان به سویه صنف اول پوهنځی معنی و ساحه نفوذ دستور زبان را میفهمیدند، ولی شاغلی پرویز که خود را داکتر میخواند و انشای خوب هم در زبان دری دارد، تعجب است که " رده بندی کلمات " را " آموزش دستور زبان "

مینامد. من به دفاع از شاعلی ولی نوری برنخاسته ام، او خودش نویسنده توانائست و از خود دفاع کرده میتواند. تحلیل من از جملات و بیانات شاعلی پرویز، جنبه زبانشناسی دارد که مسلک من است.

یک جمله دیگر شاعلی پرویز را مجبورم تحت تبصره قرار دهم، چونکه من لیسانس رشته زبان و ادبیات دری و هم مدرس این رشته در پوهنځی ادبیات بودم. او میگوید:

" فرق پارسی و دری و تاجیکی در ذهن تفرقه افگنان و دشمنان فرهنگ ما وجود دارد " و میپرسد که " مگر حافظ شیرازی به زبان پارسی سخن میگفته یا دری ؟ " و در جای دیگر مقال خود در حالیکه به " تفاوت اصطلاحات " بین سه لهجه زبان فارسی اعتراف نموده، اما " سمرقند و قندهار " یا " تهران و گردیز " را از بابت زبان فارسی مقایسه کرده و ابیات ذیل را برای ثبوت ادعای خود آورده است:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می برند (حافظ)
 ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه که لطف طبع و سخن گفتن دری داند (حافظ)

.....
 مثنوی معنوی مولوی هست قران در زبان پهلوی (مولوی بلخی)

.....
 من آنم که دریای خوکان نریزم مرا این قیمتی دُر، لفظ دری را (ناصر خسرو بلخی)

به جواب سؤال اول شان پیرامون فرق بین فارسی و دری عرض میشود که از لحاظ دستور و اصول ساختمان کلمات، هر دو لهجه تابع عین دستور میباشد. اما در تلفظ کلمات و در ترکیب یک عده کلمات و اصطلاحات که ایرانیها از زبان های ترکی، عربی و آذربایجانی گرفته اند، فرق زیاد بین این دو لهجه موجود است، و در اثر نوآوری های ایرانی ها که بدون مشوره با افغانها و به طور مستقل دوام دارد، این تفاوتها روز به روز به حدی فراخ شده میروند که نه تنها عامه مردم افغانستان معنی کلمات رایج در ایران را نمی فهمند، بلکه دیواری بین دو زبان همپیشه ایجاد خواهد شد. هکذا ایرانی ها معنی کلمات پشتوی دخیل در زبان دری را نمیفهمند و غوغای اخراج کلمات پشتو از زبان دری نیز از همینجا سرچشمه گرفته است. اما زبان دری که با پشتو در یک کشور زندگی دارد مجبور است رعایت خواهر زبان پشتو را داشته باشد، تا رعایت برادری را که از او جدا شده و مستقل میدرنگاند.

در اینجا تذکر یک نکته لازم است که در علم زبانشناسی اصطلاحی هم بنام " جامعه لسانی " Language Society وجود دارد. بقرار این اصطلاح سه کشور ایران، افغانستان و تاجیکستان به یک جامعه لسانی تعلق دارند که بایست در بین شان به ارتباط نوآوری کلمات تماس و مفاهمه جریان داشته باشد، که متأسفانه ندارد، و اگر می داشت آنها مجبور نمیشدند که برای کلمه " کچالو " که در افغانستان رایج است، و از دو کلمه (کچه به معنی بیمزه و ناشیرین) و (آلو) ساخته شده، از زبان فرانسوی ترکیب (سیب زمینی) را باللفظ ترجمه کرده و رایج سازند.

از لحاظ فونولوژی (علم الاصوات) تفاوتها بین فارسی و دری عمیق تر است. طور مثال، فورمول ساختمان صوتی یک عده کلمات فارسی در ایران در یک مورد قرارذیل است: واول (مصوت) " آ " هر گاه در بین دو کانسوننت (صامت) واقع شود به " و " تبدیل میشود، یعنی:

نان به نون - خان به خون - جان به جون - دان به دون و غیره. درین باره شاعر افغان مرحوم حاجی محمد اسمعیل سیاه، منظومه ای دارد که من دو مصراع آنرا به طورمثال می آورم و این مثال ها در بین ادباء و شعرای ایران و افغان به طور مزاح و مطایبه رد و بدل میشده است:

زبان در ایران زبون شود دکان در تهران دوکون شود

مثال دیگر این است که بعضی اصوات را ایرانیها به کسره تلفظ میکنند، مثلاً: پَدَر که ما افغان ها به فتحه تلفظ میکنیم، اما ایرانی ها آنرا به کسره تلفظ مینمایند: پِدر؛ اصطلاح ایرانی " پدر سوخته " معروف است.

مثال دیگری تلفظ کلمه بلند است که آنان بلند میگویند. (اسنادی از قرن چهارم و پنجم هجری، با نشانی فتحه، کسره و ضمه موجود است که شاعلی دکتور رهین آنها را دیده است که کلمات مذکور درخراسان پَدَر و بلند تلفظ میشده است).

یک نبات است که ما در افغانستان به آن " کچالو " میگوئیم، ایرانی ها آنرا " سیب زمینی " میخوانند، نبات دیگری را که ما " بادنجان رومی " میگوئیم، ایرانی ها " گوجه فرنگی " میخوانند. میوه ایست که ما " ناک " می گوئیم ایرانیها آنرا " گلابی " میخوانند. ما به زبان دری " سگ " میگوئیم، ایرانی ها " توله " میگویند. در حالیکه " توله " بزبان دری نام یک آله موسیقی است. به " بخچال و یا یخبندان " دری، ایرانی ها " توچال " میگویند و... و... شاعلی دوکتور مخدوم رهین زمانیکه تازه از ایران آمده و در پوهنځی ادبیات باما همکاری بود، از ترکیبات عجیب در لهجه تهرانی مثالهای خنده آور میگفت. آقای پرویز می تواند یک تعداد از آن ترکیبات را از آقای رهین بدست آرد تا فرق " فارسی ایران " و " دری افغانستان " را خوبتر ملتفت گردد.

مقایسه شاعلی پرویز بین " سمرقند و قندهار " و " تهران و گردیز " از لحاظ اختلاف لهجه بین لهجه های تهرانی، تاجیکی و کابلی نادرست است، زیرا قندهار و گردیز دو مرکز مهم زبان پشتو میباشند. اگر (سمرقند و هرات) یا (تهران و پروان) مورد مقایسه قرار میگرفت، درست میبود. لهجه های تاجیکی و سمرقند در ماقبل از اشغال روسها سچ بود، اما در مدت دو صد سال تسلط روسها آنقدر کلمات و اصطلاحات روسی در آنها شامل شده و حتی تلفظ کلمات آنها تغییر یافته، که اکنون نمی توان آنها را با لهجه های فارسی و دری مقایسه کرد.

اکنون که من این تفاوت ها را محض معلومات آقای پرویز مثال زده ام، شاید هم مقبول خاطر شان قرار نگیرد، مع هذا امید است از قهر خود فرو نشیند و مرا در جمله " تفرقه افگنان و دشمنان فرهنگ ما " شامل نسازند! چونکه من یک طالب العلم این فرهنگ بوده و هستم.

در اینجا نظری به بیت های بالا می اندازیم. در بیت اول حافظه آقای پرویز درست کار نداده، مصراع دوم بیت را که " زین قند پارسی که به بنگاله می رود " است، اشتباه نموده است. به هر حال، به منظور معنی کردن و معنی دادن به کلمات و اصطلاحات در ابیات شعری قدیم، باید خود را به شرایط اجتماعی - سیاسی و جغرافیایی همان زمان انتقال بدهیم. درین بیت مراد از " طوطیان هند " مردم و خصوصاً شاعران دری زبان هندوستان است. " قند پارسی " به معنی زبان شیرین فارسی و " بنگاله " هم قسمتی از هندوستان است و این کلمه به خاطر ردیف و وزن و قافیة بیت آورده شده و از لحاظ معانی، قصد کلی حافظ درین بیت وسعت زبان فارسی است، که از کشور فارس تا هندوستان را فرا گرفته بود، که یک واقعیت تاریخی است. اما اگر آقای پرویز به رموز ادبی آشنا میبود ملتفت میشد که حافظ در این بیت از نیشلنزم فارسی خود کار گرفته، چونکه توسعه زبان فارسی را به هندوستان، به کشور فارس کریدت داده، در حالیکه انتقال زبان دری توسط سلطان محمود غزنه و ساکنین خراسان به هندوستان صورت گرفته است. زبانیکه در هند انکشاف کرد و بعداً صبغه یک مکتب ادبی را به خود گرفت، باستناد اصطلاحاتی که در دواوین بیدل، امیر خسرو دهلوی، غنی کشمیری، واقف لاهوری و غیره وجود دارند، زبان دری خراسان است، که شباهت تام با زبان دری امروزی افغانستان دارد، نه به زبان فارسی ایران.

بیت دوم حافظ میرساند، که در حالیکه او به لهجه فارسی شیراز در کشور فارس سخن میگفته، از موجودیت لهجه دری در خراسان و فصاحت و بلاغت آن آگاه بوده و در این بیت اظهار شغف و افتخار میکند، که اشعار فصیح و بلیغ مانند دری زبانها گفته، که فهم آن برای همه فارسی زبانان (افغان و ایرانی و تاجک) سهل است. در بیت مولانای بلخ از صنعت مبالغه کار گرفته شده، مثنوی را " قران " خوانده و " زبان پهلوی " را که به اساس همین بیت به هنگام زندگی مولانا (وسط قرن هفتم هجری) هنوز بقایایش در کشور فارس وجود داشته، مثال زده است. " زبان پهلوی " منشعب از " فرس باستان " در دوره ساسانی مروج بود و کتیبه هایی از آن به خط آرامی و چند اثری مشتمل بر تفسیر اوستا درین زبان باقی مانده و به قول داکتر یار شاطر، در " لغت نامه دهخدا " و " برهان قاطع "، تا اواخر دوره هخامنشی (قرن چهارم قبل المیلاد) رایج بوده است. مولانا خودش و پدرش از بلخ بودند و به زبان دری خراسان پرورده شدند و مثنوی پُر است از اصطلاحات زبان دری خراسان، که در قرن هفتم هجری کشور فارس را فرا گرفته بود.

بیت ناصر خسرو قبادیانی بلخی که بیانگر شهامت و پایداری او در مبارزه ای که به پیش انداخته بود، میباشد، چونکه او زبان دری را برای مدح و مدافعه، مانند شاعران آن زمان که اکثر مداحان دربار های محلی بودند، استخدام نکرده بود. زبان مادری ناصر خسرو هم دری خراسان بوده و او به همین زبان شعر و سخن گفته است. پس معلوم نشد که آقای پرویز چهار بیت فوق را به چه منظور و به تائید کدام مطلب در مقال خود آورده است؟ این طالب العلم و دو دانشمند دیگر افغان، شاعلی ولی احمد نوری و پوهاند دوکتور روستار تره کی، نه تنها انکارنداریم، بلکه کاملاً مستشعریم که فردوسی، رودکی، مولانا، حافظ، سعدی، سنائی، جامی، ناصر خسرو بلخی، امیر خسرو دهلوی و هزاران شاعر دیگر خراسان و فارس و هند، به جامعه لسانی زبان دری تعلق دارند و " متعلق به همه پارسی زبانان اند ". اما ما حیا و انصاف داریم و نمیگوییم که فردوسی و حافظ و سعدی از خراسان اند، بلکه با احترام و ارادت که به دانش و ادب شان داریم، آنها را به وطن شان که کشور فارس است، منسوب میدانیم و توقع داریم، آنها را که به خراسان تعلق دارند، برادران ایرانی " مال ایران " نخوانند. ما افغان ها بدون احساس حقارت بلکه با آرزومندی و ارادت از غنای فرهنگی که در ایران فراهم شده استفاده میکنیم، اما تحت تاثیر قرار نمیگیریم و خود را ایرانی نمی خوانیم، همین و بس! در غیر آن، ما کشور و مردم ایران را برابر و برادر همسایه و همکیش و همزبان خود میدانیم و همه ترقیات عالم را برایش آرزو میداریم. من در امریکا در مجامع امریکایی و در دو پروگرام رادیویی و دو مصاحبه تلویزیونی از پروژه استخدام انرژی ذروی در ایران به جدیت دفاع کرده گفتم در صورتیکه اسرائیل، هندوستان و پاکستان صاحب پروژه های همسان اند، چرا ایران نباشد؟ یک نفر افغان از آلمان سؤال کرد که آیا پروژه ذروی ایران خطری نیست برای افغانستان؟ بجواب گفتم، خیر؛ به دو دلیل خطر نیست. یکی اینکه ایران این سلاح را به مقابل افغانها و در خاک افغانستان استعمال نمیکند و نمیتواند. دیگر اینکه ما افغانها چنانکه از پاکستان میترسیم، از ایران هم ترسی نداریم. دولت امریکا از مصاحبات من بد برده و مرا در لست سیاه شامل ساخته است.

تکرار حسن است که ما با ایران برادری و رواداری داریم T نه بدبینی و دشمنی، ولی به قرار مثل پشتو " وروری کوه، حساب تر مینج."

اینکه شاعلی پرویز میپرسد آیا حافظ به زبان فارسی سخن گفته یا دری؟ جواب آن قسماً در دیوان حافظ موجود است: حافظ قصائد مدحیه در وصف پادشاهان محلی آنوقت دارد. این قصائد در دربارهای محلی خوانده شده و طبعاً به لهجه فارسی کشور فارس خوانده شده، لهذا ما افغان ها شعر حافظ را به اساس شعور طبیعی که از دستور زبان دری داریم، به لهجه زبان دری میخوانیم و می فهمیم و به سهولت گفته میتوانیم که حافظ بزبان دری شعر میسروده ولی به لهجه فارسی شیراز سخن میگفته است. مشکل شاعلی پرویز در این است که در موازین علم زبانشناسی دسترسی پیدا نکرده تا بداند که علم زبانشناسی " زبان گفتار" را معیار قضاوت قرار میدهد، نه " زبان مکتوب"، را، زیرا " زبان مکتوب" تصویر نادرست " گفتار" قبول شده است. قضاوت من که میگویم حافظ و سعدی و امثال شان به زبان فارسی کشور فارس سخن میگفته اند، بالای زبان گفتار استوار است، نه زبان نیشته. زبان نیشته به تناسب قدامت زبان گفتار، یک انکشاف تازه است، وانگهی زمانی که حافظ و سعدی در کشور فارس شعر میگفتند، حدود ۹۸ فیصد مردم آن دیار بیسواد بودند و با نیشته آشنائی نداشتند، بلکه اشعار حافظ توسط اکثر مردم سینه به سینه نقل میشده، البته ادبای دیوان او را هم نوشته اند. مشکل دیگر شاعلی پرویز در این است که او در بین زبان و لهجه فرقی قایل نیست، در حالیکه در علم زبانشناسی لهجه ها شاخص تشخیص قرار میگیرند. لهجه تاجیکی شاخه دیگر زبان دری است، متأسفانه کلمات و اصطلاحات زبان روسی در آن داخل شده، نسل جوان تاجیک با خواندن و نوشتن زبان دری مشکلات دارند.

غیر از آنچه شاعلی پرویز در نظم مثال زده است، حافظ، سعدی و دیگر شاعران دری و فارسی، لفظ " دری" را در اشعار خود به قسم افتخار و مباحات پرورش داده اند، که چند نمونه آن ذیلاً تقدیم میشود:

ز من بحضرت آصف که میبرد پیغام بیا که وضع جهان را چنانکه من دیدم	که یاد گیر دو مصراع ز من به نظم دری گر امتحان بکنی، می خوری و غم نخوری (حافظ)
شکر الله که ترا یافتم ای بحر سخا با شرف گشتی چوتاج اصفهانت جلوه کرد	از تو صیلت، ز من اشعار به الفاظ دری (سنائی) پیش تخت تاجداران لفظ تازی و دری (سنائی)

مرحوم قاری عبدالله خان ملک الشعرا افغانستان، به مناسبت هزارمین سالگرد فردوسی قصیده ای دارد که توسط مرحوم محمد سرور گویا در محفل تهران قرائت گردیده و خیلی هم استقبال شده بود، چند بیت آن:

حکیم زبردست دانای طوس ادیب سخن پرور فارسی ز طبعش سخن رونق تازه یافت چنان آتش فارسی بر فروخت در انشای شهنامه اعجاز کرد	بنامش سخن میزند طبل و کوس که بگشود بر ما در فارسی زبان دری قدر و اندازه یافت که تا دامن حشر بایست سوخت برای سخنگو دری باز کرد	(حرف " ط" علامه ایست برای یک صوت عربی اما در کتب و دیوانها هنوز هم طوس و طهران و طپیدن دیده میشود!)
---	---	--

چنانکه می بینیم مرحوم ملک الشعرا قاری، سرحد فارسی و دری را درین قصیده معلوم ساخته است! در این مقال چند بار گفتم که شاعلی پرویز بزبان دری مسلط و نویسنده خوب است، معهذاً به حیث یک موفقی ۷۷ ساله که چند صباحی بیشتر درین زبان کار و خدمت کرده ام، چند نکته را خدمت شان خاطر نشان میسازم:

۱) زبان دری را سچه نگاه دارید و از ترکیبات ایرانی در انشاء بپرهیزید! یک ترکیب ایرانی در نوشته شاعلی پرویز در جمله " فرق های اجباری دارند نابود میشوند!" وجود دارد. ترکیباتی از قبیل " دارم میخورم"، " دارند میروند" و غیره مطابق به دستور زبان دری نیست. چون اکثر دانشمندان ایران در کشور فرانسه تحصیل کردند، ترکیبات " دارم" و " دارند" را از زبان فرانسوی ترجمه و در فارسی شان تطبیق کردند، چونکه در زبان فرانسوی صیغه های فعل داشتن (Avoir) را به حیث معاون فعل، برای ماضی مطلق و ماضی بعید استعمال میکنند. در جمله فوق، ترکیب "... دارند نابود میشوند" را میتوان به دو شکل به دری ترجمه کرد: " در شرف نابودی میباشند" یا " به طرف نابودی روانند". در زبان دری علامه (مورفیم) حالت استمرار " می" میباشد.

۲) در فقره " افغانستان کشور بلارزه"، ترکیب " بلارزه" یک نوع حقارت بلکه دشنام است. فکر میکنم مقصد شاعلی پرویز " بلاکشیده" باشد که در جای دیگر مقاله شان درست استعمال شده است.

۳) ترکیب " الابل" که در مقوله " حالا بلی ملا" شامل میباشد. املاي این ترکیب " حالا بلی" است. کلمه عربی بلی، به معنی " آری" به سه نوع نوشته میشود: بلی، بلی و بلی، ولی نمیدانم چرا دری زبانها " حالا" را " الا" و " بلی" را " بلا" مینویسند، ولی " ملا" را هیچ غرض نگرفته اند.

۴) در ضرب المثل پشتو " دودی زما خوری، طوطو په سلام خانه کوی "، املاء " طوطو" غلط است، " توتو " به فتح " ت و او مجهول" ابدال "عوعو" یا "غوغو" است که در زبانهای دری و پشتو رایج میباشد.
۵) آقای پرویز، این ادعای شما در صفحه اول مقاله تان که " در خشکسالی ۱۹۷۱ بیش از یک میلیون نفر هلاک شدند، بیست برابر مبالغه دارد. ما آن فاجعه را به خاطر داریم، ولی تعداد تلفات انسانی را حکومت وقت حدود بیست هزار قبول کرد، اما افواه از ائتلاف حدود پنجاه هزار نفر حکایت میکرد. نفوس کل ولایت فراه در آنوقت یک میلیون نفر نبود.

دراخیر، حسب الایجاب، بدو موضوع اشاره میشود: یکی تاسف و تشویشی است، که شاعلی پرویز و امثال شان پیرامون اطلاق نام ایران به کشور فارس ابراز داشته اند. شاعلی پرویز حتی سرحد مبالغه را درین مورد دریده، که در جمله زیر تصور میکند " دار و ندار ما " از دست رفته است:

" دولت وقت که خالی از احساس ملی بود و سرمست از باده استبداد قبیله یی خویش، دو دسته این نام تاریخی و پرمفهوم و در واقع دار و ندار ما را به فارس تقدیم کردند و با چنین خیانت ملی خسران جبران ناپذیری را برای ملت بیچاره ما خریدند." در جمله بالا جای خوشی است که کلمه " فارس " فقط یکبار در مقاله شاعلی پرویز دیده میشود. از آنجائی که من چگونگی این رویداد را خبر دارم، با اغتمام فرصت آنرا به هموطنان میرسانم. در صحبتی که بین مرحومین احمد علیخان درانی سابق مدیر انجمن ادبی کابل و عبد الحمید مخمور در منزل مرحوم مخمور شنیدم (همشیره مخمور زوجه درانی بود)، مرحوم درانی به سؤال مرحوم مخمور که چگونگی این رویداد را پرسیده بود، چنین جواب داد (آنچه به حافظه من مانده است):

" دولت فارس به زعامت رضا شاه در سنه ۱۳۱۴ هجری شمسی (۱۹۳۵ میلادی) تصمیم گرفت، که نام " ایران " را بر کشور " فارس " بگذارد. وزارت خارجه فارس یادداشتی به وزارت خارجه افغانستان ارسال و از تصمیم دولت ایران اطلاع داد. درین وقت مرحوم فیض محمد خان زکریا وزیر خارجه و سردار محمد نعیم خان معین سیاسی وزارت خارجه بودند. این موضوع ضمناً به انجمن ادبی رسانده شد و مجلسی مشتمل بر دانشمندان افغان روی آن بحث و غور کردند. نظر کل برین شد که تقاضای کشور فارس توأم با احتجاج رد شود. من به اعضای انجمن خاطر نشان ساختم که دولت تصمیم گرفته از قصد رضا شاه استقبال نماید، ولی اگر اعضای انجمن خواسته باشند درین راه مبارزه نمایند، باید با مقامات وزارت خارجه در تماس شوند. از اعضای مجلس دو نفر (آقایان میر غلام محمد غبار و غلام جیلانی اعظمی) به حیث نماینده تعیین شدند، تا نظر انجمن ادبی را به وزارت خارجه برسانند. این دو نفر نزد فیض محمد خان وزیر خارجه رفتند و او با نظر انجمن ظاهراً توافق نشان داد، اما اضافه کرد که صدراعظم صاحب این موضوع را در حالیکه من و سردار محمد نعیم خان حاضر بودیم، به حضور اعلحضرت گزارش دادند و گفتند که افغانستان در برابر این تصمیم رضا شاه بیچاره میباشد، زیرا ما نمیتوانیم در عین زمان نام " افغانستان " را به " ایران " تبدیل نماییم که در آن صورت دو کشور با عین نام میشود. هکذا رد و احتجاج بدون سود است، زیرا رضا شاه تصمیم قطعی گرفته و ما اگر مخالفت هم بکنیم، او قصد خود را عملی میکند و مخالفت ما، فضای سیاسی بین دو کشور را مخدر میسازد. لهذا فیصله شد که از تصمیم ایران، به زبان مناسب سیاسی استقبال شود. هیئت انجمن با نظریات وزیر خارجه اظهار مخالفت نموده و اصرار کردند که دولت افغانستان باید حتماً به خاطر این موضوع بالای دولت فارس احتجاج کند و نام " ایران " را نپذیرد. سردار فیض محمد خان پیشنهاد کرد که بهتر است هیئت انجمن ادبی با سردار محمد نعیم خان معین سیاسی ملاقات نموده و توسط او نظریات خود را به حضور اعلیحضرت برسانند. هیئت همان روز نزد سردار محمد نعیم خان به وزارت خارجه رفت و عین استدلال وزیر خارجه را از زبان او شنید، با یک تفاوت که سردار محمد نعیم خان اضافه کرد، که از احتجاج بالای دولت ایران مفادی متصور نیست، بلکه فقط مناسبات دو کشور را متشنج میسازد و سیاست ایجاب میکند، که ما این موضوع را به مناقشه نکشیم. آنگاه یاد داشتی به قلم فیض محمد خان وزیر خارجه تسوید و به امضای صدراعظم رسانده شد و در آن تذکر داده شد که " ایران " نام قدیمی و مشترک هر دو کشور بوده، اکنون که " دولت فارس " آنرا انتخاب کرده، تبریک میگوئیم.... "

این بود سخنان مرحوم احمد علیخان درانی و او علاوه کرد که غبار به سردار محمد نعیم خان سخت و درشت گفته بود، که گویا افتخارات تاریخی این کشور به " ایران " داده میشود و... و محمد نعیم خان بر آشفته شده گفته بود که تاریخ کشور به ما و به دنیا معلوم است و کلمه " ایران " به تنهایی ممثل تاریخ کشور ما نمیشود و... مرحوم درانی اینرا هم تذکر داد، که از آن روز به بعد سردار محمد نعیم خان، غبار را بد میدید. در حال حاضر درانی، مخمور، غبار، اعظمی، فیض محمد خان و نعیم خان همه به حضرت حق پیوسته اند و یگانه شخصی که ازین جریان واقف و زنده است، شخص پادشاه سابق افغانستان میباشد. چه بهتر که شاعلی دکتور سید مخدوم رهین که اکنون پیشپزک و نازدانه حضور میباشد، این موضوع را به حضور گزارش داده، اصل رویداد را از زبان ایشان ثبت تاریخ نماید.

هكذا یاد داشت دولت فارس و جواب افغانستان در آرشیف وزارت خارجه موجود است. این دو سند نیز باید برای آگاهی عامه نشر و ثبت تاریخ گردند. در قبال قبولی نام ایران از طرف دولت وقت، اوضاع سیاسی آن وقت را نیز باید در نظر گرفت:

در سنه ۱۳۱۴ هجری شمسی، شش سال از سلطنت خانواده نو در افغانستان گذشته بود. این سلطنت برای ناپود ساختن نام امان الله خان و رویداد های ده سال سلطنت او که جزء مهم تاریخ اوایل قرن بیست افغانستان میباشد، دیوانه وار و به شدت تلاش میورزید. عناصر طرفدار امان الله خان و ضد سلطنت نو، فعال و زیاد بودند. محمد هاشم خان بعد از قتل عده ای، زندان ها را پر ساخته بود. مخالفت با تصمیم رضا شاه به ارتباط نام ایران موجب تحریکات ایران در افغانستان میشد و سلطنت نو افغانستان امور مهمه ملی را به درجه اول به ارتباط منافع و استقرار سلطنت نو، می سنجید. لهذا احتجاج به مقابل قصد رضا شاه مصلحت دیده نشد.

نظر شخص من هفتاد سال بعد از وقوع واقعه در حال حاضر ازین قرار است، که حداقل بایست در برابر تصمیم کشور فارس با شرح مفصل رویداد های تاریخی، از طریق دیپلوماسی احتجاج صورت می گرفت تا آن احتجاج سندی برای نسل های آینده باقی میماند. اما استدلال دولت وقت کابل که تصمیم رضا شاه قطعی بوده و احتجاج مانع تطبیق آن شده نمیتوانست، معقول به نظر میرسد، اما من با طرز بیان شاغلی پرویز مخالفم که دولت افغانستان با قبول نام ایران " دار و ندار ما را به فارس تقدیم کرد ". زیرا کلمه ایران طوریکه درین مقاله تشریح شده مقلوب کلمه " آریه " میباشد و سرزمین آریه ها در تواریخ معتبر جهان مرز های خراسان باستان شناخته شده که اکثر نقاط کشور فارس شامل آن نبوده است. کلمه " ایران " به استناد متون تاریخ به سرزمین " خراسان " اطلاق میشده و حدود اربعه خراسان در تواریخ ثبت است که قسمت اعظم افغانستان کنونی شامل آن است. فرض کنیم نام کشور افغانستان ایران یا خراسان میبود، محض با نام خشکه ما نمی توانستیم میدان را از ایرانی ها ببریم. رضا شاه با پسرش بعد از آنکه نام " ایران " را انتخاب کرد، برای به کرسی نشاندن این نام بسیار کار و بسیار پول مصرف کردند، در حالیکه سلطنت های افغانستان برای به کرسی نشاندن نام افغانستان هیچ کار نکرده، بلکه توتنه های این خاک پاک را یکی بعد دیگر به انگلیس فروختند. آنقدر کتاب و آثاری که در مدت پنجاه سال اخیر در ایران چاپ شده، ما در افغانستان مرد آن نشدیم، که یک هزارم آنرا تولید کنیم.

میگویند " مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد! " در ایران بالای سنائی، جامی، مولانای بلخی آنقدر کار شده و آنقدر آثار طبع شده که وقتی متبعین اروپائی و امریکائی آثار مولانا را میخوانند، به چالاک و " از مه " گویی ایرانی ها باور میکنند، که مولانا ایرانی بوده است، وقس علی هذا. از جانب دیگر من هیچ ایرانی را سراغ ندارم، به شمول آنهاست که از تاریخ مشترک سیاسی و فرهنگی دو کشور همسایه وقوف کامل دارند، که خود را " افغان " خوانده باشد، اما اکثر آن عده افغان هائیکه در ایران تحصیل کردند و عده دیگر از قبیل آقای پرویز و امثالش، کور کورانه و بیخردانه به دهل ایران میرقصند. جریده (امید) در چند سال اخیر حکومت خوجه نین ربانی، که از کابل به تالقان فرار کرده بود، علناً به سرمایه ایران می چرخید و بعد از آن به حمایت و همکاری و راهنمایی دکتور روان فرهادی و دکتور مخدوم رهین و امثال آنها به حیث آله تبلیغات ایران و ایران گرایان سنگر گرفت، که این روش تا امروز دوام دارد. کسانیکه در کابل خود را برای چوکی ریاست جمهوری یا پارلمان کاندید کرده و میکنند، علناً گفته اند و تعهد داده اند که " افغان " نیستیم، " افغانستانی " هستیم. چونکه کلمه " افغانستانی " اختراع ایرانی های بد خواه است که اینها با چنین تعهدی گویا خود را رسماً به ایران سپردند.

ما افغانها برای " تیشه به ریشه خود زدن " حاضر و مساعد هستیم، اما برای حق خواستن و حق گرفتن جرأت ما را سلب کرده اند. در جمله ۱۵۰ جریده ای که در کابل نشر میشود، یکی جرأت نکرده از ایران بپرسد که چرا مذهب سنی را در ایران به رسمیت نمی شناسند، چرا مساجد اهل تسنن را تخریب میکنند و چرا برای پیروان سنت و جماعت در قانون اساسی ایران، حق موجودیت قابل نمیشوند؟ نمی دانم شاغلی پرویز قناعت میکند که ما " دار و ندار " خود را از دست نداده ایم، دار و ندار ما و تاریخ ما محفوظ و موجود است، ما صرف " افغانیت " خود را از دست داده ایم!!!؟؟؟

موضوع اخیر اینکه من با عقیده هموطن خود آقای پرویز که میگوید " زبان پارسی، دری و تاجیکی " مرز سیاسی نمیشناسد، " همونا نیستیم. مرز های سیاسی بین لهجه های دری و فارسی و تاجیکی وجود داشته و باید استقرار و استحکام یابند، اما مرز های فرهنگی را با رعایت و احترام به حقوق و امتیازات متقابل باید حفظ کرد. و السلام من التبع الهدی.

درین روزها برادران ایرانی به تقلید از همسایگان ترک نژاد ما، صحبت هائی پیرامون تاسیس کنفدراسیون فارسی زبانها را تحت عنوان " ایران بزرگ " روی دست گرفته اند. قرار مسموع یک عده ایران گرایان در افغانستان برای تحقق دادن این آرمان سخت در تلاش افتاده اند. ما از اتحاد کشور های ترک زبان، که فقط بعد از تجزیه اتحاد

شوروی هویت ملی پیدا کرده اند، استقبال میکنیم و تیریک میگوییم. اما افغانستان با داشتن زبانهای ملی دری و پشتو و حدود بیست زبان محلی دیگر، از قدیم الایام هویت ملی داشته و در تحت کنفدراسیون نام نهاد " ایران بزرگ " هویت ثابت و قدیم ملی خود را از دست خواهد داد. خطر بزرگی که افغانستان را در حال حاضر تهدید میکند، نارضایتی قوم پشتون است. اگر حکومت کرزی به تشویق ایران گرایان درین کنفدراسیون شامل شود، من این بدبختی را پیشگویی میکنم، که ولایات پکتیا و ننگرهار به پتکی ها و جواری های پاکستان لیبیک گفته و کفتروار به طرف آنان پرواز خواهند کرد، در حالیکه سرنوشت خط دیورند انگلیسی در قبال اتمام میعاد صد سال آن، هنوز مجهول است. شاید یک خط دیورند پاکستانی بنام " خط مشرف " منطقه کوه های سلیمان را از افغانستان جدا سازد. کرزی صاحب باید بداند، که جلو طغیان مردم را گرفتن، چندان سهل نیست! و من الله التوفیق. ختم

یاد داشت: تایپ رایتر من علامات مخصوص زبانشناسی را که برای نشان دادن فونیم و مورفیم و غیره به کار میروند، ندارد، لهذا در اکثر موارد از قوسین کار گرفته شده است. هاشمیان

تداعی: وقتی در صفحه (از تفاوت صوت " د ") در زبانهای سنسکرت و پشتو سخن میگفتم، از کلمه دال و حاضر جوابی سردار شیردل خان، یادم آمد و این رویداد در آرشیف وزارت خارجه کابل ثبت است: شاعسی سردار شیردل خان صدراعظم امیرشیرعلی خان برای مذاکرات رسمی به هندوستان رفته بود. وایسرای انگلیس به افتخارش دعوت مجللی داده بود که در آن اراکین و زعمای هند حضور یافته بودند. سردار حسب معمول یک توتہ گوشت استخواندار را گرفت و مصروف خوردن آن شد. زعم سکه که مقابل او نشسته بود به قسم مزاح سردار را مخاطب قرار داده پرسید: " سردار، شما که استخوان را خودتان میجوید، در افغانستان به سگ هایتان چه میدهند؟ " سردار بدون آنکه مشتعل شود، با تبسم جواب داد: " ما در افغانستان به سگ های خود دال میدهیم." سردار جی سرخ شد و هیچ نگفت.

پایان

خدمتگار افغانستان، سید خلیل الله هاشمیان، ۸ اگست ۲۰۰۵ م

(۱) " بی وقف " یک ترکیب نومعین است، اما درینجا بمعنی " بیخبر و بی معلومات " استعمال شده است.
 (۲) پتلیس کردن، اصطلاح عامیانه است، به معنی پودر یا چیزی به روی زدن تا چهره اصلی را پسندیده جلوه دهد.
 (۳) نام قوم آریه بار اول در مناجات " رگ وید " به زبان سنسکریت " آریه " و " آریا " خوانده شد. بعد از شناسایی اوستا نام مذکور در اوستا با تلفظ های (آریه، آریا، آریه) یافته شد. ولی کلمه (آریا) (Arian) تلفظ انگلیسی کلمه " آریه Aria " است، چونکه در زبان انگلیسی پسوند "an" در اخیر کلمات، مانند یای نسبتی در زبان فارسی، مفهوم نسبی دارد، مثلاً: Italy - Italian ; India - Indian ; Russia - Russian
 (۴) سنسکریت (Sanskrit) از سه کلمه ترکیب یافته: سن san به معنی (خوب) - سی si به معنی (بهم و یکجا) - کریت krit به معنی (کرده شده یا ساخته شده). پس کلمه ترکیبی سنسکریت به معنای (بخوبی و زیبایی یکجا شده یا ساخته شده) میباشد.

(۵) در کلمه ترکیبی ریگ وید، " ریگ " به معنای مقدس و " وید " به معنی دانش است. لهذا ریگ وید (دانش مذهبی) یا (دانش مقدس) معنی دارد. این سرود های مذهبی بطور شفاهی حفظ گردیده و در مسیر هزاران سال نسل به نسل انتقال یافته تا که بعد از انکشاف رسم الخط در زبان سنسکریت، در چهار رساله ثبت شده اند، از اینقرار: " ریگ ویدا "، " سامویدا "، " یاجور ویدا " و " اتهروا ویدا ". اصل چهار سرود مذکور به زبان ویدی (زبان مقدس) سروده شده که مادر زبان سنسکریت بوده ولی از آن زبان اثری در دست نیست و کلمه " ویدانتا " به معنی نهایت دانش است. زبانشناسان غربی معتقدند، که سرود های مذکور حدود ۱۳۰۰ ق. م. توسط آریاهائیکه به سرزمین هند رسیدند، سروده شده، اما هندو ها قدامت سرودهای دینی خود را که ماهیت یک کتاب مقدس را اختیار کرده هزار سال قبل از ظهور حضرت ابراهیم (ع)، یعنی حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح میدانند (۵۰۰۰ سال قبل از امروز). بقرار تواریخ یهود و مسیحیون حضرت ابراهیم (ع) حدود ۱۹۰۰ ق. م. در شهر (ار) نزدیک بابل در کشور عراق امروزی، تبلیغ توحید را آغاز کرده بود. در سرود های " ریگ وید " نام و خصوصیات برانزنده ترین گروه ها و قبایل آن وقت که در منطقه وسیع هند تا کوه های هندوکش زندگی داشته و به کیش مذکور گرائیده بودند، ثبت شده است؛ از آن جمله است نام قوم (پکته).

(۶) و (۷) مولوی یعقوب حسن خان، " تاریخ مختصر افغانها "، ۱۳۱۲ شمسی، مطبوعه کابل، این رساله در سالنامه های سال ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ شمسی نیز نشر شده است.

(۸) (اوستا) زباننست که به هنگام ظهور زردشت بلخی، حدود ۷۰۰ سال قبل از میلاد در بلخ، بخدی و ماوراء النهر مروج بود و زردشت تعلیمات خود را درین زبان نوشته بود. کتابی که این تعلیمات و سرود های گاتا را در بر

داشت نیز " اوستا " یا " کتاب مقدس " نامیده میشد و پادشاهان سلسله هخامنشی از تعلیمات زردشت پیروی میکردند. اسکندر مقدونی بعد از فتح امپراتوری فارس، کتاب اوستا و اکثر تعلیمات زردشت را حریق کرد، مع هذا تعداد کمی محفوظ مانده بود. ایرانیها " زبان اوستا " را که عمدتاً در منطقه خراسان باستان رواج داشت، مولود از (فرس باستان) میدانند، اما زبانشناسان افغان تئوری ایرانی را به اساس کتیبه های یافت شده رد نموده، اوستا را منشعب از زبان آریائی میدانند که مستقیماً از مادر بزرگ فامیل زبانهای (هند - اروپائی) منشعب شده است.

(۹) (زند) تفسیر اوستا است از روی آنچه از متن اصلی اوستا باقی مانده بود و آنچه پیروان قدیم این مذهب، شفاهاً به آن افزوده بودند. (پازند) تفسیر " زند " یعنی شرحی میباشد که بطور حواشی در اوراق " زند " نوشته اند.

(۱۰) مورفونیمیک عملیه مختلط دو دسپلین فونولوجی و مورفولوجی است که در ساختمان کلمات مرکب رول میبازد.

(۱۱) به قول موسی خوزنی در تاریخ ارمنستان، شعار " خراسان خوتای " در مسکوکات شاهان یفتلی بکار رفته است.

(۱۲) به نظر من، به استناد معاییر زبانشناسی، خراسان کلمه مرکب است از دو کلمه: خُر + آستان = خُراسان. (خُر) به معنی آفتاب یا مشرق و (آستان) به معنی ایالت و سرزمین. اما برای سهولت تلفظ صوت " ت " آن حذف شده و از آن (خراسان) شده است. کلمه (آستان) در زبان دری هرگاه به قسم پسوند با کلمات مَبین اسم قوم و اسم عام اضافه شود، اسم مکان میسازد، مثلاً: افغانستان، تاجیکستان، هندوستان، گلستان، بوستان و غیره. در چنین ترکیبات از پسوند (- آستان) مصوت " آ " به مصوت کسره (ستان) تبدیل میشود.